



▪ www.prometheepub.com ▪





مارکسیسم و فمینیسم

ویراستار انگلیسی: شهرزاد مجتبی

اسطوره پرمتھ



- مارکسیسم و فمینیسم
- ویراستار انگلیسی: شهرزاد مجاب
- گروه مترجمان
- ویراستار: فرهاد علی نژاد
- طراح جلد: نیما حامدی • صفحه آرا: نفیسه عطاران
- چاپ اول: پاییز ۱۴۰۴ تهران • ۳۰۰ نسخه
- چاپ و صحافی: گیلان
- شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۷۷۴۴-۱-۱
- نشانی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، مرکز خرید دانشگاه، طبقه زیر همکف، واحد ۹
- تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۵۸۳۷۸ • کد پستی: ۱۳۱۴۷۵۵۵۷۱
- نشر اسطوره پرورمه • www.prometheepub.com
-  •  •  •  •  •  •  •  •  • 



اسطوره پرورمه

- همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست



۹	درباره ویراستار انگلیسی
۱۱	قدردانی
۱۳	۱. مقدمه: مارکسیسم و فمینیسم
	شهرزاد مجاب، ترجمه طلیعه حسینی
۳۵	بخش اول: طبقه و نژاد در مارکسیسم و فمینیسم
۳۷	۲. روابط جنسیتی
	نویسنده: فریگا هاوگ، ترجمه نرگس حسن لی
۹۷	۳. مارکس در فمینیسم
	فریگا هاوگ، ترجمه شروین طاهری
۱۳۳	۴. پریزی بنایی بر اساس نظریه مارکس: تأملاتی در باب «نژاد»، جنسیت و طبقه
	هیمانی بنرجی، ترجمه فاطمه مهرزاد
۱۶۵	بخش دوم: کلیدواژه‌های مارکسیستی- فمینیستی
۱۶۷	۵. دموکراسی
	سارا کارپنتر، ترجمه مرتضی مصلح
۱۹۳	۶. مالی‌سازی
	جیمی مگنوسون، ترجمه شروین طاهری

۲۲۵	۷. ایدئولوژی
۲۵۱	۸. امپریالیسم و انباشت اولیه
۲۸۳	۹. تقاطع باوری
۳۱۱	۱۰. نیروی کار
۳۳۷	۱۱. ملت و ناسیونالیسم
۳۶۵	۱۲. پدر/ مرد سالاری، پدر/ مرد سالاری ها
۴۰۷	۱۳. بازتولید
۴۳۷	۱۴. انقلاب
۴۷۵	۱۵. نظریه دیدگاه
۴۹۹	سینتیا کوبرن، ترجمه سامی آل مهدی
۵۳۱	مؤخره: جنسیت پس از طبقه
۵۳۷	ترزا ال. ایبرت، ترجمه شروین طاهری
۵۴۷	درباره نویسنده‌گان
۵۵۱	منابعی برای مطالعه بیشتر
	واژه‌نامه
	نمایه

اسطوره پرسته

تقدیم به سروناز،

و تقدیم به آفتابگردان‌هایی که چشم به طلوع خورشید دارند.



اسطوره پرسته

درباره ویراستار انگلیسی

شهرزاد مجاب محقق، نویسنده، فعال سیاسی و استاد مطالعات زنان و جنسیت و آموزش بزرگسالان در دانشگاه تورنتو است. شهرزاد مجاب بیشتر به دلیل کار در زمینه تأثیر جنگ، آوارگی و خشونت بر یادگیری و آموزش زنان شناخته شده است. او در زمینه هایی همچون جنسیت، دولت، دیاسپورا و فمینیسم فراملیتی، زنان، جنگ، نظامیگری و خشونت، فمینیسم و مارکسیسم به تحقیق و تدریس پرداخته است. کتاب ها و مقالات متعددی از دکتر مجاب در این زمینه ها منتشر شده که برخی از آنها به زبان های کردی، ترکی، فارسی، عربی، آلمانی، فرانسه و سوئدی ترجمه شده اند. جدیدترین کتاب های دکتر مجاب به زبان فارسی که به مطالب این ترجمه مرتبط هستند عبارتند از:

محمد حاجی نیا و شهرزاد مجاب، دلالت های تحلیل طبقاتی در سرمایه داری امپریالیستی. دفترهای ماتریالیسم تاریخی، دفتر اول. نشر آسمانا، تورنتو، ۱۴۰۳.

شهرزاد مجاب و سارا کارپنتر، یادگیری انقلابی: جستارهایی در باب نقد بی رحمانه هر آن چیزی که وجود دارد، ترجمه نیکزاد زنگنه. تهران، نشر حکمت کلمه، ۱۴۰۲.

رویکرد مجاب به مطالعه نژاد، جنسیت، طبقه، ملیت و فراملیت نشئت گرفته از ماتریالیسم فمینیستی دیالکتیکی و تاریخی است. او منتقد آن دسته از چارچوب های نظری است که نژاد، جنسیت و طبقه را به صورت جداگانه در نظر می گیرند و آنها را به حوزه های گفتمان، متن، زبان و هویت تقلیل می دهند. مجاب گرچه دستاوردهای

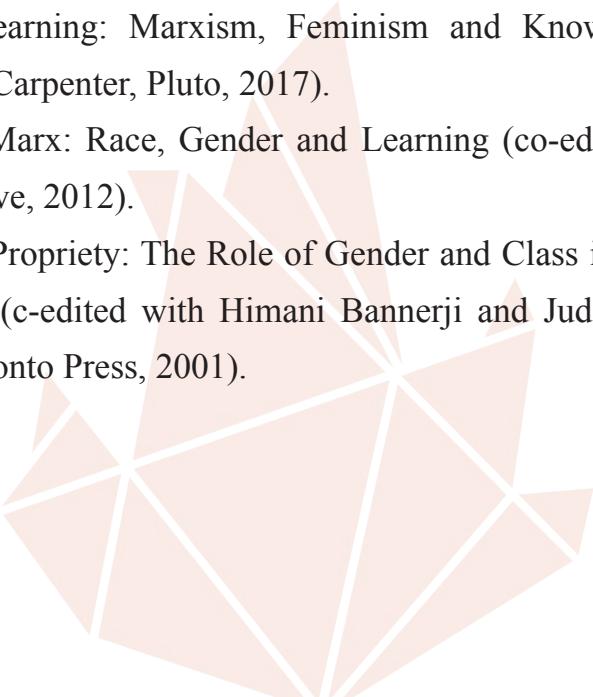
مکاتبی همچون پسامدرنیسم و پسااختارگرایی رانفی نمی‌کند، اما به وضوح سیاست‌های ناشی از این مکاتب را النگره‌گاهی برای جهان‌بینی بورژوازی و حفظ وضع موجود به شمار می‌آورد. این مباحث را می‌توان در چند کتاب به قلم او در فهرست زیر دید:

Marxism and Migration (co-edited with Genevie Ritchie and Sara Carpenter, Palgrave, 2022).

Revolutionary Learning: Marxism, Feminism and Knowledge (co-authored with Sara Carpenter, Pluto, 2017).

Educating from Marx: Race, Gender and Learning (co-edited with Sara Carpenter, Palgrave, 2012).

Of Property and Propriety: The Role of Gender and Class in Imperialism and Nationalism (c-edited with Himani Bannerji and Judith Whitehead, University of Toronto Press, 2001).



اسطوره پرورمه

قدردانی

این مجموعه حاصل گفت و گوهایی بسیار میان نویسنده‌گان این کتاب است، که گاه دونفره و اغلب به صورت جمعی، طی ماه‌ها، سال‌ها و دهه‌ها انجام شده است. من از آنها برای اغنای فهم فمینیستی ام از مارکسیسم و کانونی کردن مارکسیستی مسئله طبقه در فمینیسم سپاسگزارم. همچنین مراتب تشکرم را از دانشجویان دکترایم ابراز می‌کنم که مرا تشویق کردند گروه‌های مطالعاتی «رادیکال» یا «مارکسیستی» را سازمان دهم، گروه‌هایی که در آنها درباره مفاهیم/کلیدواژه‌هایی که در این کتاب مطرح شده است می‌اندیشیدیم و تبادل نظر می‌کردیم. طی چند سال گذشته در اروپا گروه مطالعاتی مارکسیستی‌ای در ایام تابستان برگزار می‌کردیم که فضایی ارزشمند برای خوانش و بحث بوده است. من در این گروه آموختم که ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی را به مثابه علم، فلسفه، روش و از همه مهم‌تر به مثابه شیوه‌ای برای فهم و تفسیر مارکس و فمینیسم بخوانم. از همه شرکت‌کنندگان به خاطر ساعت‌ها بحث و گفت و گو و عشق ملموشان به انسانیت و انقلاب سپاسگزارم.

از استفان دابسون¹ به خاطر ویراستاری عالی، سخاوت فکری و برخورد مشفقاره‌اش با کتاب‌ها و همچنین برای اینکه همیشه کتابی دیگر برای مطالعه پیش رویم می‌گذارد کمال تشکر را دارم. آماده‌شدن نسخه اولیه مرهون تلاش مجدانه یکی از دانشجویان دکترایم بود؛ صمیمانه قدردان او هستم. افزون براین بسیار وام‌دار کمک‌های فیلیپ

1. Stephan Dobson

تاچر^۱ در فصل‌های نوشتهٔ فریگا هاوگ^۲ و همچنین مشارکت خلاقانهٔ او در وب‌سایت «مارکسیسم و فمینیسم: پژوهش، آموزش و پراکسیس»^۳ هستم. تشکر ویژه‌ام را از کارن روف کرامر^۴ ابراز می‌دارم که شعر آغازین فصل سوم فریگا هاوگ را برای این کتاب ترجمه کرد. از کیم واکر^۵، ویراستار مشتاق و حمایتگر انتشارات زد بوکز^۶، هم‌کمال امتنان را دارم. نظرات سازندهٔ ارزیاب‌های ناشناس کتاب دربارهٔ طرح اولیهٔ قطعاً به پیشرفت محتوای این کتاب یاری رساند و از این بابت از آنها ممنونم. همچنین مراتب سپاسیم را از انتشارات پالگریو مک‌میلان^۷ برای اجازهٔ انتشار دوبارهٔ فصل نوشتهٔ هیمانی بنرجی^۸، «پی‌ریزی بنایی بر اساس نظریهٔ مارکس: تأملاتی در باب "نژاد"، جنسیت و طبقه»، ابراز می‌دارم. مدیون ترزا ال. ایبرت^۹ هستم که نظریه‌پردازی دربارهٔ فمینیسم ماتریالیستی را پیش می‌برد و همچنین انتشارات پارادایم^{۱۰} که به من اجازهٔ بازنیش فصل نوشتهٔ او یعنی «جنسیت پس از طبقه» را به عنوان مؤخره‌ای برای این کتاب داد. همچنین از فریگا هاوگ بسیار سپاسگزارم که با گشاده‌رویی اجازهٔ انتشار دو فصل مهم خود یعنی «روابط جنسیتی» و «مارکس در فمینیسم» را به من داد. مرهون حمایت‌ها و کمک‌های بسیاری هستم که در فرآیند آماده‌سازی این مجموعه دریافت کردم، اما قطعاً اگر خطایی وجود دارد، یکسره از من است.

ترجمهٔ این کتاب با همت گروهی مترجم توانا انجام شده است؛ قدردان تلاش همگی

هستم.

اسطورهٔ پرورمه

1. Philip Taucher
2. Frigga Haug
3. 'Marxism and feminism: research, teaching, and praxis' (www.oise.utoronto.ca/marxfem/index.html)
4. Karen Ruoff Kramer
5. Kim Walker
6. Zed Books
7. Palgrave Macmillan
8. Himani Bannerji
9. Teresa L. Ebert
10. Paradigm Publishers

۱. مقدمه: مارکسیسم و فمینیسم

شهرزاد مجتبی

ترجمه طلیعه حسینی

تاریخ‌ها، نظریه‌ها و امکان‌ها

این کتاب در سال ۲۰۱۴ منتشر شد، یعنی صدمین سالگرد «جنگ جهانی اول» که در آن دولت‌های سرمایه‌داری ویرانی گزافی را به جان و مال مردم در هر گوش جهان تحمیل کردند. طی عمر یک نسل همان جنگ جهانی در مقیاسی مخرب تر تکرار شد و تا همین امروز نیز از اوکراین گرفته تا خاورمیانه و آفریقا و نسل‌کشی در فلسطین ادامه یافته است و دیگر نقاط جهان را نیز تهدید می‌کند. در حالی که دولت‌ها، رسانه‌ها، دانشگاه‌ها و بسیاری از سازمان‌های غیردولتی دستی در بزرگداشت جنگ جهانی اول دارند، بعید است کسی به خاطر بیاورد که مرتی وايت اُوینگتون^۱ (۱۸۶۵-۱۹۵۱) سوسیالیست و فمینیست چهار ماه پیش از شروع کشتار جمعی چه گفته بود:

سوسیالیسم و فمینیسم دو جنبش بزرگ در جهان امروزند. یکی در صدد الغای فقر است و دیگری در پی نابودی بردگی زنان. هر دو جنبش‌هایی جهانی‌اند. مهم نیست که ملت چقدر عقب‌مانده باشد، [باز هم] فردی انقلابی را خواهید یافت که درباره عدم ضرورت فقر موعظه می‌کند و سازمانی بزرگ را که می‌کوشد سرمایه خصوصی را نابود کند و جامعه‌ای مبتنی بر تعاون^۲ بسازد. و در سرتاسر

1. Mary White Ovington

2. co-operative commonwealth

تمدن غرب و حتی در قلب مشرق زمین نیز زنانی انقلابی را می یابید که برای خواهران دربندشان از تلاش زنانی دیگر می گویند، تلاش برای دستیابی به آزادی و برای کسب حق زندگی، نه به تبعیت از مردان بلکه مطابق درک خودشان از خوشبختی و حق. ایده ها دور تا دور این کره خاکی به سرعت به پرواز درمی آیند و ما می آموزیم که نه در راستای خانواده یا ملت یا نژاد، بلکه در امتداد منافع مشترک و رنج مشترک بیندیشیم.^۱

اوینگتون تأکید کرد که «نسبت فمینیسم با سوسیالیسم برای بسیاری از زنان سوسیالیست اهمیت ویژه ای دارد...»، و حق با او بود. سه سال پیش از سخنان او زنان سوسیالیست هشتم مارس را روز بین المللی زنان کارگر (IWWD)^۲ نامیده بودند و سه سال بعد از سخنان او اولین دولت سوسیالیستی تأسیس شد که زنان نقش فعالی در آن داشتند. در جبهه نظری، فرد ریش انگلیس^۳ بیست سال پیش از اوینگتون کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت^۴ (۱۸۸۴) را منتشر کرده بود و سال ها پیش از این نقطه عطف مهم نیز آگوست ببل^۵ زن و سوسیالیسم^۶ (۱۸۷۹) را نوشته بود. قصدم این نیست که تاریخ روابط میان فمینیسم و سوسیالیسم یا مارکسیسم را بنویسم. بر همگان آشکار است که این رابطه هم متعارض و هم سازنده بوده است و این دو تا به امروز نیز مشخصاً جدا از هم هستند. فلوید دل^۷، ضمن دفاع از اوینگتون که از سوی فردی ضد فمینیست آماج انتقاد قرار گرفته بود، نوشت: «اگر فمینیسم و سوسیالیسم هیچ گونه رابطه ضروری با هم ندارند، چه بسا به صلاح است رابطه ای میان این دو ابداع کنیم.»^۸ سوسیالیسم و فمینیسم پس از اوینگتون به شدت تغییر کرده اند، اما ایده های او

1. Ovington 1914: 143

2. International Working Women's Day

3. Friedrich Engels

4. The Origin of Family, Private Property and the State

5. نویسنده و سیاستمدار آلمانی (۱۸۴۰-۱۹۱۳). August Bebel

6. Woman and Socialism

7. Floyd Dell

8. Dell 1914: 353

همان طور که بودند، ساده و چشمگیر، در دستور کار بسیاری از کسانی سنت که مشتاق پایان دادن به «فقر» و «بردگی»‌اند. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه برای بسیاری تحقق این رؤیا بود. این انقلاب مارکسیسم را به گرایش غالب در نظریه و عمل سوسیالیسم تبدیل کرد و جهان را به دواردگاه سوسیالیستی و سرمایه‌داری تقسیم کرد. با این حال و برخلاف خیزهای عظیم به سوی رهایی زنان، هنگامی که سرمایه‌داری ابتدا در اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۵۶) و در طی دو دهه در چین (۱۹۷۶) احیا شد، تجربیات سوسیالیستی قرن پیشین نیز به پایان رسیدند. [۱] بورژوازی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ را با عنوان «پایان تاریخ» در بوق و کرنا کرد، پایانی که در آن [به زعم او] سوسیالیسم (که تقریباً همیشه در رسانه‌ها و گفت‌وگوهای عامه با «کمونیسم» خلط می‌شود) دفن شد و سرمایه‌داری پیروزمندانه سر برآورد. طی قرن گذشته سوسیالیسم با هر موفقیتش بسیاری را جذب آرمان آزادی کرده و با هر عقب‌نشینی‌اش سبب روی‌گردانی خیل مشتاقان شده است. [۲] پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی، که در دهه‌های پایانی حیات خود از سوی بسیاری از مارکسیست‌ها به عنوان کشور «سرمایه‌دار دولتی» یا «سوسیال امپریالیست» آماج انتقاد واقع می‌شد، بسیاری از جمله فمینیست‌ها نظریه و عمل سوسیالیسم و همراه آن مارکسیسم را تحت موج جدیدی از تفتیش و طرد قرار دادند. [۳] امروزه بسیاری از هواداران سرمایه‌داری در صدد توجیه شیوه‌ای برآمده‌اند که این نظام اجتماعی-اقتصادی از طریق آن ثروت تولید می‌کند، همان‌طور که فقر، گرسنگی و تخریب محیط زیست را به بار می‌آورد.

خط سیر فمینیسم این قدر پُر فرازونشیب نبوده، اما چندان بی‌شباهت هم نیست. برخلاف مارکسیسم که به قدرت دولتی دست یافت و ساخت سوسیالیسم را برای چند دهه در برخی کشورها هدایت کرد، فمینیسم نقش آشکاری در اصلاح پدر/مرد سالاری از طریق جنبش‌های برابری خواهانه حقوق زنان در حوزه دولت داشت. گرچه مارکسیسم در حواشی دانشگاه‌های جوامع سرمایه‌داری هم با تردید تحمل می‌شد، فمینیسم

از اوایل دهه ۱۹۷۰ از حریم خصوصی نظریه پردازان منفرد و تبلیغات سیاست‌های خیابانی گرفته تا دوره‌های اعطای مدارک تحصیلی در حال گسترش است و به حوزه‌ای از دانش تبدیل شده است که، به رغم مقاومت‌هایی در برابر، معتبر و بین‌المللی است. پژوهش فمینیستی ماهیت پدر/ مرد سالارانه دانش قبلی را به‌طور جدی به چالش کشیده است. درست برعکس مارکسیسم، امروزه فمینیسم صاحب صدھا برنامه مطالعاتی زنان و جنسیت و صدھا مجله دانشگاهی است و صنعت نشری قوی در اختیار دارد که آن را قادر به تربیت نسل‌های جدیدی از پژوهشگران و روشنفکران فمینیست کرده است. با این حال اگر مارکسیسم با دولت «سوسیالیستی» که انگار «زوال تدریجی» خودش را تدارک می‌دید از مسیر اصلی اش خارج شد، فمینیسم نیز، به گفته برخی فمینیست‌ها، به مصادره دانشگاه درآمد.^۱ گرچه امروزه شاهد ازدیاد برنامه‌های مطالعات جنسیت و زنان در آموزش عالی کشورهای غربی هستیم، اما در فرهنگ عامه و رسانه‌های جمعی ضد فمینیسمی هژمون است که در آن حتی برخی فمینیست‌های خودخوانده فمینیسم را با عنوانی چون «افراطی» و نمایشگر «تعصیبی ضد مردانه» مردود می‌شمارند.^۲

علاقه به ادغام مواضع نظری مارکسیسم و فمینیسم را، که عطش آن از شروع قرن گذشته فروکش نکرده، آوازه این دو به منزله دو پژوهه بزرگ رهایی بخش دامن زده است. [۴] با این حال این قرابت سیاسی را تعهدات نظری واگرا، که خود سیاسی و ایدئولوژیک هستند، محدود می‌سازد. از حیث نظری، مارکسیسم و فمینیسم هرگز این قدر از یکدیگر دور نبوده‌اند. ایده جامعه‌ای بدون ستم جنسیتی و استثمار طبقاتی به پیش از فمینیسم و مارکسیسم بازمی‌گردد. در واقع تعارض‌ها بر سر جنسیت و طبقه سرتاسر تار و پود تاریخ بشر را به هم گره زده است. در گستره تاریخ طولانی هوموساپینس^۳ (تاریخی چند صد هزار ساله) تعارض‌های جنسیتی و طبقاتی (همچنین مالکیت خصوصی،

1. Eisenstein 2009

2. Hammer 2002

3. نام علمی لاتین انسان به معنی «انسان خردمند». م

خانواده، تجارت، جنگ، ارتش‌ها، دولت‌ها، ملت و قوانین) ساختارهایی اجتماعی‌اند که خاستگاهشان متأخر است. این نزدیکی زمانی پرسشی ساده‌اما حیاتی را پیش می‌کشد: چرا برخلاف مقاومت گستردۀ و پیشرفت‌های نظری، مناسبات طبقاتی و مناسبات جنسیتی پدر/مردسالارانه بر جای می‌مانند و حتی رونق هم می‌گیرند؟

فمینیسم هم محصول و هم یکی از تولیدکنندگان عصر روشنگری و انقلاب‌های دموکراتیک بورژوازی آن است، حال آنکه مارکسیسم در زمینه به دست آوردن قدرت از سوی بورژوازی و ظهور طبقه کارگر پدید آمد. دو موضع طبقاتی این دو را از یکدیگر جدا می‌کند، یکی در دل چارچوب‌های حقوقی و سیاسی نظام سرمایه‌داری در پی رهایی است و دیگری همین هدف را از طریق نفی مناسبات بورژوازی پی می‌گیرد. لnin در جمع‌بندی تجربه دو سال اول انقلاب سوسیالیستی می‌گوید «یکی از ویژگی‌های متمایز اصلی سرمایه‌داری» این است که «برابری صوری را با نابرابری اقتصادی، و متعاقباً اجتماعی، تلفیق می‌کند».¹ حتی برابری صوری هم، تا آنجا که در جوامع سرمایه‌داری حاصل شده است، بدون مقاومت به دست نیامده است. یک قرن زمان برد تا مبارزه سازمان یافته زنان دولت را مت怯عده کند که به آنها حق رأی بدهد. اگرچه کشورهای سوسیالیستی بی‌درنگ برابری حقوقی گستردۀ‌ای را به زنان اعطای کردند و قدم‌هایی در راستای برابری اقتصادی و اجتماعی آنها برداشتند، سازش و عقب‌نشینی بر تغییر مناسبات جنسیتی [در این کشورها] اثر گذاشت و پدر/مردسالاری از طریق احیای سرمایه‌داری بر جای ماند.

نظریه مارکسیستی سرخ‌هایی را برای درک ظرایف موجود در برچیدن طبقه و پدر/مردسالاری ارائه کرده است. جامعه یک کل است و طبقه، جنسیت، نژاد، مذهب و سایر پدیده‌های اجتماعی، نه مستقل از یکدیگر بلکه در روابطی از تعین و تضاد به حیات خود ادامه می‌دهند، در قامت یک سیستم، یک صورت‌بندی اجتماعی یا یک شیوه تولید. موضوعی به همین اندازه مهم این است که این سیستم و مؤلفه‌هایش تنها از

خلال بازتولید خودشان باقی می‌مانند. برای مثال مارکس در مطالعه‌اش دربارهٔ تولید سرمایه‌دارانه می‌گوید: «هر فرایند اجتماعی تولید را اگر به مثابهٔ یک کل به هم پیوسته، به مثابهٔ امری که با نوشده‌گی بی‌وقفه‌ای در جریان است، ببینیم...، هم‌زمان فرآیند بازتولید نیز هست.»¹ از این منظر پدر/ مرد‌سالاری را می‌توانیم چونان گلیتی به هم‌پیوسته بنگریم، فرآیندی اجتماعی با هدف تولید و بازتولید سلسله‌مراتب جنسیتی که مشخصهٔ آن سلطهٔ مردانه است. قدرت مردانه، بسیار شبیه حکومت طبقاتی، هم با اعمال زور و هم بر مبنای رضایت اعمال می‌شود؛ رضایت از طریق خانواده، مذهب، ایدئولوژی، فرهنگ، زبان، ادبیات، هنر، فولکلور، آموزش و سایر نهادهای فرهنگی ایجاد می‌شود، حال آنکه خشونت فیزیکی از سوی مردان، پلیس، ارتش‌ها، قانون و دادگاه‌ها اعمال می‌شود. هیچ تفکیک واضحی میان این دو نیست. برای نمونه خانواده در عین آنکه توافق می‌آفریند، مرتکب خشونت می‌شود. منطق دیالکتیک نشان می‌دهد که چنین نظامی مملو از تضادها خواهد بود، به نحوی که دو جنسیت در روابطی از تعارض و وابستگی به سر خواهند برد. از میان سایر صورت‌بندی‌های اجتماعی طبقه، نژاد و مذهب نیز تنها در صورتی دوام می‌آورند که خود را بازتولید کنند. از قضا نمی‌توانیم این پویایی‌های تولید و بازتولید را که ضروری هر سیستمی هستند به قدر کفايت با این ایده توجیه کنیم که طبقه، جنسیت، نژاد یا سکسوالیته با یکدیگر «تقاطع»² دارند.³

تجربهٔ سوسیالیسم در قرن پیشین پیچیدگی‌های نفی پویایی تولید و بازتولید در نظام سرمایه‌داری و جایگزینی آنها با نظامی کمونیستی را آشکار کرد. از منظر مارکس، سوسیالیسم دورهٔ گذاری طولانی میان سرمایه‌داری و کمونیسم بود که در آن طبقات و مناسبات سرمایه‌دارانه در تضاد با مناسبات کمونیستی که باید آگاهانه ایجاد شوند همچنان باقی می‌ماند. این دوره مستلزم برچیدن یک نظام اجتماعی از رهگذر ساختن نظامی متضاد با آن است. این گذار از نظر مارکس چیزی کمتر از آنچه اوالگای تمایزات

1. Marx 1983: 531

2. intersect

3. Aguilar 2012; Bannerji 2001

طبقاتی می‌نامید نبود، یعنی «الگای تمام مناسبات تولیدی که این تمایزات طبقاتی بر آنها استوارند»، «الگای تمام مناسبات اجتماعی که منطبق با این مناسبات تولیدند» و «انقلابی‌کردن تمام ایده‌هایی که از این مناسبات اجتماعی حاصل می‌شوند».^۱ چنین مداخله‌ای در واقعیت اجتماعی نیازمند تحولی مهم در عرصهٔ نظری است. از منظر سیاسی، چنین وقفه‌هایی در پویایی‌های تولید و بازتولید از جانب کسانی که سهمی در بقای سرمایه‌داری دارند هم در سطح ملی و هم بین‌المللی عداوت برمی‌انگیزند. اگر این تضاد آشکارا سیاسی است و با مناسبات قدرت سروکار دارد، [پس] در قلمروهای فلسفه و ایدئولوژی نیز همین قدر اهمیت دارد. این نزاع همان چیزی است که در متون مارکسیستی «پرسش بنیادین فلسفه» نامیده می‌شود، یعنی دیالکتیک ماده و آگاهی، و همچنین سایر مناسبات دیالکتیکی، مانند مناسبات میان ضرورت و آزادی، جوهر و پدیده و امر جهان‌شمول و امر خاص. [۵] از نظر ایدئولوژیکی پرسش دربارهٔ بدیل‌های سرمایه‌داری به موضع طبقاتی گره می‌خورد.

نظریهٔ فمینیستی با تمام تنوع امروزینش کاملاً متعهد به نفی سرمایه‌داری نیست و برخی از نظریه‌پردازان روابط جنسیتی را نظامی پدر/ مرد‌سالارانه نمی‌دانند و برخی دیگر نیز ایدهٔ رهایی یا آزادی زنان به مثابهٔ «کلان روایت»^۲ را مردود می‌شمارند. حتی تقلیل‌گرایانه‌تر، قطع ارتباط مناسبات جنسیتی و سرمایه‌داری از سوی فمینیسم و تقلیل جنسیت به مسائل فرهنگی است. این نوعی از فمینیسم است که آرامش خاطرش را در دست‌شستن از چارچوب مفهومی جنبش‌های زنان در قرن بیستم می‌یابد، مفاهیمی از جمله سرکوب، استثمار، تبعیت، انقیاد، همبستگی و بین‌الملل‌گرایی^۳، آن هم در زمانه‌ای که بنیادگرایی‌های دینی و سرمایه‌دارانه درگیر «جنگی» جهانی «علیه زنان» هستند. با اینکه فمینیسم از همان زمان پیج‌وتاب‌های نظری دههٔ ۱۹۸۰ به قطع سهم بسزایی در فهم ما از مناسبات جنسیتی داشته است، زدودن پیوند میان

1. Marx 1969.

2. grand narrative

3. internationalism

سرمایه‌داری و پدر/ مردسالاری اقدامی سیاسی‌ست که تیشه به ریشه دستاوردهای نظری حاصل شده در فهم ما از مناسبات جنسیتی می‌زند. این منش سیاسی‌پیوند فمینیسم با لیبرالیسم و در بهترین حالت با نظریهٔ دموکراتیک و پیوندهای اینها را با اقتصاد بازار سرمایه‌دارانه محکم می‌کند.

به خوبی می‌دانیم که گرایش جبرگرایانه اقتصادی در مارکسیسم، و آشکاراتر در جنبش‌های کمونیستی، مناسبات جنسیتی را به مناسبات طبقاتی تقلیل داده است. این خوانش از مارکسیسم، که معمولاً خود در روش ضددیالکتیکی است، مبتنی بر خلط طبقه با جنسیت و تقلیل امر سیاسی به امر اقتصادی است. این خوانش از فهم این موضوع بازمی‌ماند که طبقه جنسیت نیست و جنسیت نیز طبقه نیست، اما نزاع بر سر مناسبات جنسیتی، یا به تعبیری دیگر پدر/ مردسالاری، نزاعی سیاسی میان طبقات و در درون آنهاست. بنابراین یافتن مواضع طبقاتی مختلف که بر سر چگونگی و میزان تغییر نظام پدر/ مردسالار توافق ندارند چندان دشوار نیست. با این حال موضع تقلیل‌گرای طبقاتی نیز از اساس محصول ناآشنایی مارکسیست‌ها با فمینیسم نیست بلکه مربوط به فهم غیردیالکتیکی آنها از مارکسیسم است. بنابراین، با اینکه دانش گستردگی که فمینیسم تولید کرده است مارکسیسم و جنبش کمونیستی را ملزم به تجدیدنظر می‌کند، بدون رویکردی دیالکتیکی به خود مارکسیسم بعید است سنتزی نو اتفاق بیفتد.

خصلت سیاسی نزاع بر سر دو تقسیم‌بندی تاریخی عمدۀ، یعنی جنسیت و طبقه، در تداوم ضد فمینیسم و ضد کمونیسم و فراغیری این دو نیز مشهود است. این مسئله همچنین در تعارض‌های بی‌پایان درون هریک از این دو دیدگاه نظری یعنی مارکسیسم و فمینیسم، و میان آن دو حک شده است. مسئله فرقه‌گرایی مطرح نیست، منش سیاسی نظریه‌پردازی نوعی شکاف، گسست، انکسار، پیش‌روی و عقب‌نشینی‌ست و نه حرکتی خطی رو به جلو؛ اگر دیالکتیکی بحث کنیم، تنها به این دلیل که یک همیشه به دو تقسیم می‌شود. من در تنوع یا غنای دانش فمینیستی امروز بذر محافظه‌کاری می‌بینم. در دهه‌هایی که در پی تولید دانش فمینیستی سپری کردم، متوجه شده‌ام که

چطور در نظریه پردازی درباره مناسبات پدر/مردسالارانه، عنصر اصلی آگاهی از «واقعیت مادی» یا ماده عقب می‌ماند و گاه در تضاد با آن قرار می‌گیرد. برای مثال، من فرهنگی کردن مناسبات جنسیتی از سوی فمینیسم و دستکشیدن آن از پروژه‌های رهایی بخش را در تضاد با تهاجم سرمایه‌داری به زنان و سکسوالیته در سرتاسر جهان می‌دانم.

من به پیروی از مارکس دریافت‌هایم که ماتاریخ خود را می‌سازیم، امانه تحت شرایطی که خودمان انتخاب کرده‌ایم؛ ما محدود به شرایطی هستیم که از پیش موجود است و از گذشته به ما رسیده است.¹ این دیالکتیک طبیعت‌انداز دیالکتیکی دیگر است: طبق نظر هگل، «آزادی» بازشناسی «ضرورت» است. اما ضرورت، یعنی شرایط گذشته و حال، را نمی‌توانیم تنها از طریق بازشناسی یا تفسیر تغییر دهیم. نظریه فمینیستی معاصر درگیر تفسیر است، اما همان‌طور که مارکس در زمینه‌ای دیگر بیان کرد چالش بر سر تغییر واقعیت نیز هست. به بیان دیگر دگرگونی زمانی رخ می‌دهد که ماده به آگاهی و آگاهی به ماده بدل شود. آگاهی فمینیستی پیامد قیام زنان به مثابه نیروی اجتماعی و سیاسی جدید و عزم آنها برای تغییر واقعیت مادی مناسبات جنسیتی ظالمانه و ناعادلانه است. از دل تجربه جنبش‌های جهانی زنان، این آگاهی با مبارزه بر سر «حقوق» مناسبات جنسیتی را تغییر داد، اما از برچیدن سلسله مراتب مناسبات جنسیتی بازماند.

در همین بستر نظری و تاریخی بود که من به این نتیجه رسیدم که نظم امروزه سرمایه‌دارانه و پدر/مردسالارانه نه تنها مانع برای رهایی زنان بلکه مانع برای رهایی انسان است. من نه در نظریه مارکسیستی امروزی و نه در نظریه فمینیستی امروزی امید چندانی نمی‌یابم برای ساختن تاریخ از طریق آنچه اُوینگتون الغای فقر و نابودی برده‌گی در میان زنان می‌نامید. در پی تداوم بحران اقتصادی سرمایه‌داری علاقه فزاینده‌ای به مارکسیسم دیده می‌شود؛ با این حال مارکسیسم نیازمند نوعی بازنگری اساسی است، تجدیدنظری جدی که تا حدی مستلزم فهمی دیالکتیکی است از آنچه انگلس اولین

شکاف بزرگ در تاریخ می‌دانست، یعنی شکاف جامعهٔ بشری به دو جنسیت که نظامی سلسله‌مراتبی و پدر/ مرد‌سالار را رقم می‌زند.

فائق آمدن بر خط فاصله در عبارت فمینیسم-مارکسیستی

ادعای نظری ذکر شده در بالاتلویح‌حاکی از آن است که یک قرن مبارزه برای پیونددادن دو پروژهٔ رهایی بخش اصلی، یعنی مارکسیسم و فمینیسم، چیزی بیش از اشتغال به علایق نظری را در برمی‌گرفت. و شاهدی است بر مسلکی که در آن مقاومت در برابر پدر/ مرد‌سالاری جهان‌شمول است. این مبارزه ریشه در شرایط مادی و نظری پدیدآمده از قرن نوزدهم تاکنون و همچنین مقاومتی جهان‌شمول در برابر حاکمیت طبقاتی و جنسیتی دارد و جهان‌شمول بودن و خاص بودن ستم (از منظر جنسیت، نژاد، سکسوالیته، ملیت و...)، خصلت سیاسی و ایدئولوژیکی اش و همچنین بین‌المللی شدن دانش فمینیستی و نیز مبارزهٔ جنسیتی برای رهایی را آشکار می‌کند. افزون براین، از تقلیل‌های بومی‌گرایانه، ملی‌گرایانه و مذهبی از مناسبات اجتماعی جنسیت و سکسوالیته گرفته تا مسائل هویتی را زیر سؤال می‌برد. نظریه و سیاست [کنونی] محصولات یک تقسیم کار بین‌المللی هستند که سرمایه‌داری، پدر/ مرد‌سالاری و نژادپرستی بر آن حاکم است.

من تا اینجا به دو گرایش متضاد اشاره کرده‌ام - گرایشی که نظری است و از سنتز فمینیسم و مارکسیسم تأثیر می‌پذیرد، و دیگری که سیاسی است، یعنی و خامت ستم جنسیتی و استثمار طبقاتی که ادغام این دو را می‌طلبد. از دهه ۱۹۶۰، مارکسیسم و فمینیسم در کنار هم همزیستی داشته‌اند و بحث و تعامل کرده‌اند و قلمروهای خود را حفظ کرده‌اند. در واقع این دو جهان‌بینی، با خط فاصله یا با خط فاصله یا بدون آن، از پایان قرن نوزدهم یکدیگر را شکل داده‌اند بی‌آنکه پیشرفت نظری چشمگیری بیافرینند. نگاهی اجمالی به این تاریخ نشان می‌دهد که انعطاف‌پذیری برای نوسازی و ادغام بیشتر در مارکسیسم وجود دارد تا فمینیسم. مارکسیسم از بدو پیدایش پیشرفت‌های بسیاری در علوم اجتماعی را با یکدیگر درآمیخته است، برای مثال تکملهٔ مارکس و انگلس بر

نظریهٔ تکامل داروین یا کارهای انسان‌شناختی هنری لوئیس مورگان^۱، یا استقبال لین از مطالعهٔ جان هابسون^۲ در باب امپریالیسم که منجر به تغییری عمده در نظریهٔ مارکسیستی دربارهٔ سرمایه‌داری و استراتژی انقلاب سوسیالیستی شد. مائو نیز در واقع وقتی براین نکتهٔ دست گذاشت که مارکسیسم، برای مثال، از رئالیسم در هنر یا نظریهٔ در فیزیک «استقبال می‌کند، اما نمی‌تواند جایگزینشان شود»^۳، همین ارتباط سازندهٔ میان مارکسیسم و دانش و هنر غیرمارکسیستی را برجسته کرد.

می‌توانیم در همین راستا استدلال کنیم که مارکسیسم باید از مداخلات فمینیستی در فهمِ پدر/ مردسالاری استقبال کند. فمینیسم‌ها با پویایی‌ها، پایگاه‌های اجتماعی، نظریه‌ها، روش‌شناسی‌ها، ایدئولوژی‌ها، شناخت‌شناسی‌ها و بصیرت‌های خاص خودشان همراهند. تأکید مارکسیسم بر سistem و استثمار برای برخی فمینیست‌ها جذاب است، حال آنکه مسلک‌های شناخت‌شناسانه و روش‌شناسانه بسیاری از فمینیست‌ها در تضاد با دیالکتیکی است که مارکسیسم را از سایر نظریه‌های اجتماعی متمایز می‌کند. علاوه بر عدم تجانس نظری و شناخت‌شناسانه، سرکوب سیاسی مارکسیسم نیز تأثیر خود را براین جبههٔ نظری بر جای گذاشته است. برای مثال در پی احیای سرمایه‌داری در چین و سقوط اتحاد جماهیر شوروی بسیاری از فمینیست-سوسیالیست‌ها یا مارکسیست‌های فمینیست از مارکسیسم روی گرداندند [۶] و آنها که هنوز به نقد سرمایه‌داری پایبند بودند بیشتر تمایل داشتند خود را «فمینیست‌های ماتریالیست» بنامند. ماتریالیسم در این زمینه معمولاً به معنای «اقتصاد سیاسی» در نظر گرفته می‌شود که در تقابل با «فرهنگ»، «زبان» یا «گفتمان» قرار می‌گیرد. با این حال این درک از ماده و ماتریالیسم مارکسیستی نیست، از این حیث که مارکسیسم ماده را به مثابهٔ «واقعیت بیرونی» می‌فهمد، یعنی همهٔ چیزهایی که در خارج از ذهن ما وجود دارند، و درنتیجه میان اتحاد/ مبارزه و آگاهی رابطه‌ای دیالکتیکی را شکل می‌دهند. در این

1. Henry Lewis Morgan

2. John Hobson

3. Mao 1971: 281

فهم فلسفی، همهٔ پدیده‌های فرهنگی، زبان‌شناختی و «معنوی» نیز مانند مناسبات اقتصادی بخشی از مادهٔ یا واقعیت مادی و بیرونی هستند.

تمایل من به حذف خط فاصله در عبارت فمینیسم-مارکسیستی نباید به مثابهٔ تمایلی به جدا کردن این دو تعبیر شود. بلکه برعکس، من کوشیده‌ام رابطه‌ای سازنده‌تر و پایدارتر میان این دو قلمرو اصلی دانش، این دو محل مبارزه و این دوافق رهایی ترسیم کنم. اینسا آرماند^۱ (۱۸۷۴-۱۹۲۰)، فمینیست مارکسیست روسی، همان چیزی را بیان کرد که بسیاری از مارکسیست‌ها بارها و بارها با کلمات مختلف و در زمینه‌های مختلف بیان کرده‌اند: «اگر رهایی زنان بدون کمونیسم تصورناپذیر است، پس کمونیسم نیز بدون رهایی کامل زنان تصورپذیر نیست.»^۲ دربارهٔ سرشت بغرنج رهایی هیچ توهمنی، حداقل در نظریه، وجود ندارد.

آرماند و اوینگتون در سطح نظری دریافتند که در چارچوب رژیم حقوق بورژوازی «بردگی» و «فقر» پایان نمی‌پذیرد. تأکید مکرر لنین پس از انقلاب ۱۹۱۷ نیز همین قدر مهم است، مبنی بر اینکه برابری کامل حقوقی زنان و مردان که بلافاصله از سوی دولت شوروی پذیرفته شد نمی‌توانست و در آینده نیز نمی‌تواند یک شبه برابری فرافقانونی (اجتماعی و اقتصادی) را به ارمغان آورد، این هدفی است که تنها می‌تواند «در سایهٔ استیلای کامل کمونیسم» حاصل شود.^۳ این منظر ریشه در نوعی درک ماتریالیستی تاریخی از گذشته و آینده و نیز از سرشت انقلاب سوسيالیستی دارد که با برابری جنسیت‌ها، طبقات، نژادها، سکسوالیته‌ها یا ملت‌ها نه به مثابهٔ مسئله‌ای حقوقی بلکه چونان مسئله‌ای عمیق‌تر یعنی اجتماعی و اقتصادی مواجه می‌شود. لنین با تکیه بر مارکس تأکید کرد که سوسيالیسم یک دورهٔ طولانی گذار بین سرمایه‌داری و کمونیسم است و لزوماً ویژگی‌ها و مشخصه‌های هر دو نظام را با هم ترکیب می‌کند. در این تعبیر سوسيالیسم جامعه‌ای طبقاتی است که در آن پرولتاریا طبقهٔ حاکم است و

1. Inessa Armand

۲. به نقل از: Clements 1979: 155

3. Lenin 1982: 84-5

حامل بصیرتی است برای الغای نهایی خود - و تمام طبقات - از طریق مبارزه طبقاتی طولانی مدت.^۱

در این نظریه پردازی‌ها، (باز) تولید در سرمایه‌داری به شدت پیچیده است و این شیوه تولید به آسانی خود را در معرض تحول به کمونیسم قرار نمی‌دهد. اما دقیقاً در نقطه مقابل این دیدگاه نظریه پردازی‌ها یی متأخرتر درباره کمونیسم را می‌یابیم که معتقد‌نند کمونیسم نظم جدیدی است که کمایش خود به خود و بدون توسل به انقلاب و تحت فرمان پویایی‌های سرمایه‌داری، که به «امپراطوری» قلب شده است، و از طریق فرآیندهای تولید و کار جدید هم‌اکنون نیز در حال ظهور است. [۷] تمام اینها حاکی از مبارزات خطیر نظری و سیاسی‌اند تحت شرایطی که نظم جهانی سرمایه‌دارانه معاصر بی‌وقفه تغییراتی را از سر می‌گذراند. امروزه، تفسیر گذشته و اکنون و ترسیم آینده باری است بس سنگین هم بر دوش مارکسیست‌ها و هم فمینیست‌ها.

من این مقاله مقدماتی را با یادآوری جنگ امپریالیستی یک قرن پیش آغاز کدم، یعنی همان هنگامی که مرحله جدیدی از استعمار و تقسیم‌بندی مجدد آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین آغاز شد. قتل عام غزه از سوی دولت استعماری و صهیونیستی اسرائیل را در نظر آورید، دولتی که تازه در ۱۹۴۸ و از طریق تبعید اجباری و سلب مالکیت از مردم فلسطین به وجود آمد. فلسطینیان تولد دولت اسرائیل را به نام روز «نکبه» (روز فاجعه) می‌شناسند. من با اندیشیدن به دهشت زمانه‌مان، جهانی که درهم و آشوبناک است و مملو از بی‌عدالتی، خشونت، جنگ و بی‌قانونی است، در همین هرج و مرج رگه‌هایی از نوعی نظم را درمی‌یابم. در هسته مرکزی این (بی‌نظم) منطق سرمایه‌داری / امپریالیسم نژادپرست و پدر / مردسالار است که بدن‌های زنان و سکسوالیته میدان مبارزه‌اش هستند. زنان در این (بی‌نظم) اجتماعی پرهرج و مرج در مناسبات متضادی به سر می‌برند، شامل سوژه / ابژه - بودن، مالک / سلب‌کننده - بودن، یاناجی / خائن - بودن به فرهنگ و مناسبات اجتماعی؛ این بی‌نظمی اجتماعی هم شرایط

آزادی زنان و هم انقیاد آنها را می‌آفریند. مقاومت در برابر این نظم استعماری و در برابر دولت‌هایی که قدرت‌های امپریالیستی از دل بقایای امپراطوری‌های کهن بیرون کشیدند، بلافضله و در همه‌جا در سه قاره آغاز شد و تا زمان مانیز ادامه دارد.

چگونه این کتاب را بخوانیم

کاری که می‌خواهم در دوران سالمندی ام انجام دهم بدون وجود فرهنگ رو به رشد زنان یا بدون حمایت جنبش زنان ممکن نیست ... ما نیازمند شجاعتیم و برای یافتن شجاعت به یکدیگر اتکا می‌کنیم، اما باید در خاطرمان باشد زنانی هستند که در اطرافشان این نوع شبکه‌ها را ندارند، این نوع فرهنگ، این نوع منش سیاسی که ما داریم. و همین به خودی خود گامی عظیم رو به جلو و چیزی سست که باید از آن محافظت کنیم، باید آن را پیش ببریم، باید از آن دفاع کنیم تا همه‌مان کاری را بکنیم که می‌خواهیم انجام دهیم و جهان از ما می‌خواهد که انجام دهیم.

آدرین ریچ¹

این کتاب در چارچوب‌های فمینیسم و مارکسیسم به بررسی گزیده‌های از مفاهیم اصلی در نظریه اجتماعی و علوم سیاسی می‌پردازد. به نویسنده‌گان هیچ پیش‌طرحی برای نگارش فصولشان داده نشد، اگرچه من با کارشان آشنایی داشتم. برخی از نویسنده‌گان به ارزیابی شکاف میان مارکسیسم و فمینیسم می‌پردازند، حال آنکه سایرین از رهگذار بررسی مفهومی که برای این کتاب برگزیده‌اند سودمندی سنتز [میان این دو] را نشان می‌دهند. نویسنده‌گان پیشینه‌های متنوعی دارند و نوشه‌هایشان هم‌زمان بین‌المللی شدن پژوهش فمینیستی و مارکسیستی، و نیز تمایلی مبرم برای بهره‌گیری از یکی در دیگری را بازتاب می‌دهد. آنها از منظرهای مارکسیستی مختلفی می‌نویسند، از جمله دیدگاه‌های غیرغربی که اغلب در ادبیات مارکسیستی اروپا محور حذف می‌شوند یا مورد تمسخر قرار می‌گیرند. اکثر فصل‌ها به‌طور اختصاصی برای این کتاب نوشته

1. Adrienne Rich (quoted in Langdell 2004: 149)

شده‌اند، اما برخی از آنها مانند دو فصل نوشتهٔ هاوگ، «روابط جنسیتی» و «مارکس در فمینیسم»، فصل نوشتهٔ بنرجی، «پی‌ریزی بنایی بر اساس نظریهٔ مارکس: تأملاتی در باب "نژاد"، جنسیت و طبقه»، و مؤخرهٔ ایبرت به نام «جنسیت پس از طبقه» پیش از این منتشر شده بودند.

این کتاب برای پژوهشگران، دانشجویان و کنشگرانی است که دربارهٔ رابطهٔ شکننده میان مارکسیسم و فمینیسم کنجدکاوند، برای آنان که علاقه‌مند به مشارکت در پژوهه‌ای برای «برشمردن» هستند، برشمردن آنچه در فمینیسم بورژوازی و نژادپرستانه است و آنچه در مارکسیسم پدر/ مرد‌سالارانه و نژادپرستانه است، برای آنان که دربارهٔ خطاصلهٔ موجود در عبارت فمینیسم-مارکسیستی، دربارهٔ تحلیل فمینیستی از طبقه و دربارهٔ تحلیل نژاد و تفاوت در هر دو [جربان] کنجدکاوند. همچنین برای کسانی است که می‌کوشند دانش ما از فمینیسم انقلابی و پراکسیسمان در این زمینه را ارتقا بخشنند. هدف این کتاب یادآوری نظری است، یعنی مروزکردن سهم بسیاری از فمینیست‌های پیش از ما که آثارشان در شکل‌دادن به افکار ما بلا منازع است. بنابراین، همان‌طور که آدرین ریچ به‌شیوه‌ای بیان می‌کند، این امر تنها در صورتی ممکن است که ما شهامت درگیرشدن با ایده‌های یکدیگر را داشته باشیم و آمادهٔ (دوباره) فکرکردن و بازبینی در مارکسیسم و نظریهٔ فمینیستی و (دوباره) ساختن آنها و احیای وعدهٔ انقلابی آنها باشیم. این کتاب همچنین عزیمتی نظری از استعاره‌های «ازدواج» یا «طلاق» است که در دههٔ ۱۹۸۰ پیرو انتشار مقالهٔ مهم هایدی هارتمن^۱ با عنوان ازدواج ناکام مارکسیسم و فمینیسم^۲ بر سر زبان‌ها افتاد، عبارتی که بعدها عنوان فرعی کتاب ویرایش شدهٔ لیدیا سارجنت^۳، زنان و انقلاب: ازدواج ناکام مارکسیسم و فمینیسم^۴ (۱۹۸۱)، نیز شد. هارتمن در این مقاله اظهار داشت که این دو رویکرد در تبیین مناسبات جنسیتی و

1. Heidi Hartmann

2. The Unhappy Marriage of Marxism and Feminism

3. Lydia Sargent

4. Women and Revolution: The Unhappy Marriage of Marxism and Feminism

طبقاتی با یکدیگر منافات دارند. هسته اصلی عزیمت این کتاب میلیست برای رسیدن به یک پروژه فمینیستی انقلابی که ریشه محکمی در دانش و تجربه فمینیسم به مثابه نیرویی مخالف خوان دارد، دانشی فمینیستی که جهان‌شمولي پدر/ مرد‌سالاری و سرمایه‌داری نژادپرستانه را درک می‌کند و [در عین حال] درون این جهان‌شمولي و همراه با آن خاص‌بودن‌های متعددش را می‌فهمد - شکلی از دانش فمینیستی که نه مرعوب اشکال فرهنگی شده است، نه سیاست را به فرهنگ تقلیل می‌دهد و نه از سیاست فرهنگ‌زدایی می‌کند.

همان‌طور که تا اینجا بحث کردم، پس از دهه ۱۹۸۰ نظریه فمینیستی در راستای پس‌اساختارگرایی و پسامدرنیسم توسعه یافت و مارکسیسم جریان اصلی همچنان هم محوریت پدر/ مرد‌سالاری نژادپرستانه در نظام سرمایه‌داری و هم اهمیت زنان و مبارزه‌شان در تغییر نظام قدرت سرمایه‌داری نژادپرست را نادیده گرفت. بنابراین مارکسیسم و فمینیسم باب این بحث را باز می‌کند که سنتزی نواز تفکر مارکسیستی و فمینیستی نه تنها ممکن بلکه همچنین ضروری است تا مبارزه‌ای مؤثر در برابر تمام اشکال ستم و استثمار به وجود آید. خلاصه آنکه این کتاب دو هدف دارد، یکی ثبت دقیق مباحث شناخت‌شناسانه و روش‌شناسانه درباره ایده‌های فمینیستی با هدف تحول اجتماعی انقلابی، و دوم ارائه یک تحلیل مارکسیستی- فمینیستی نواز این ایده‌ها. درنهایت این کتاب قصد دارد تحلیلی از فمینیسم و مارکسیسم ارائه دهد که از طریق ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی تماماً منسجم و یکپارچه باشد و بتواند به مثابه مبنایی هم برای پژوهش و هم برای کنشگری عمل کند.

کتاب به دو بخش اصلی تقسیم شده است. بخش اول، «طبقه و نژاد در مارکسیسم و فمینیسم»، شامل سه فصل است که به نظر من مبنایی است برای فهم رویکردهای نو و تاریخی‌شده مارکسیستی- فمینیستی‌ای که در این کتاب ارائه شده‌اند. دو فصل را فریگا هاوگ، پژوهشگر مارکسیست- فمینیست آلمانی، نوشته است که تا پیش از انتشار این کتاب به‌طور گسترده به زبان انگلیسی در دسترس نبوده است. فصل سوم

این بخش راهیمانی بنرجی، فمینیست ضدنژادپرست و پژوهشگر مارکسیست، نوشته است. او در این فصل مشخصاً بر سر درکی یکپارچه از جنسیت، طبقه و نژاد مجادله می‌کند و نوعی شرح ماتریالیستی دیالکتیکی از هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی مارکسیستی-فمینیستی ارائه می‌دهد.

دومین بخش اصلی کتاب، «کلیدواژه‌های مارکسیستی-فمینیستی»، حاصل مشارکت سیزده پژوهشگر است و این کلیدواژه‌ها به ترتیب حروف الفبا (انگلیسی) تنظیم شده‌اند. هر نویسنده فصلی کوتاه درباره مفهوم انتخابی اش نوشته است. این فصل‌ها حاصل تعدادی نشست‌های کارگاه‌های مشارکتی و سمپوزیوم‌کنفرانس‌ها هستند که با هدف نظریه‌پردازی حول مسائلی که برای تحول اجتماعی انقلابی ضروری‌اند برگزار شده‌اند. هدف ما در انتخاب «کلیدواژه‌ها» پوشش فهرستی جامع از مفاهیم نبود بلکه این کلیدواژه‌ها نمونه کوچکی از مباحث مفهومی - و حل‌شده - اصلی در دل مارکسیسم و فمینیسم هستند. همچنین اذعان می‌کنیم که مفاهیم انتخابی جدا از هم نیستند بلکه به یکدیگر متصلند و در یک حلقه و در گفت‌وگو با یکدیگر به بهترین شکل فهمیده می‌شوند. خلاصه این کتاب با تکیه بر بحث‌های نظری پیشین و در عین حال فراروی از آنها پرونده‌ای روشن و دقیق برای هم‌افزایی تفکر مارکسیستی و فمینیستی ارائه می‌دهد. همان‌طور که در بالا مطرح شد، کتاب حاضر به جای خاتمه‌دادن به مباحث یا پوشش کامل آنها قصد دارد باب بحث را باز کند. این کتاب چارچوب مارکسیستی-فمینیستی نوشده‌ای را برای مجموعه‌ای از مفاهیم کلیدی که برای کار فمینیسم انقلابی ضروری‌اند به کار می‌گیرد و برای مخاطبان گستردگ و روزافزون جهانی، از جمله پژوهشگران و کنیشگرانی که اکنون درگیر چنین ایده‌هایی هستند، جذاب است. ترزا ال. ایبرت در مؤخره کتاب، «جنسیت پس از طبقه»، ماتریالیسم دیالکتیک را برای نظریه‌پردازی درباره ستم بر زنان و استثمار آنها به کار می‌گیرد و گرایش‌های کنونی در فمینیسم را به نقد می‌کشد.

حین خواندن این کتاب به خاطر داشته باشید که هدف هر فصل لزوماً ارائه مروری

بر متون گستردهٔ حول هر موضوع نیست، و همچنین قرار نیست تمام بدنۀ متون مارکسیستی و فمینیستی را نیز پوشش دهد. هر فصل [صرفاً] نقطهٔ ورودی مختصر را پی می‌ریزد، نقطهٔ ورود به مهم‌ترین مسائلی که حول کلیدوازهٔ مفروض چه درون مارکسیسم و فمینیسم و چه میان این دو به بحث گذاشته شده است. نویسنده‌گان توضیح داده‌اند که چرا برخی موضوعات این‌قدر در مارکسیسم و فمینیسم بر جسته شده‌اند. آنها تشریح کرده‌اند که نظریهٔ مارکسیستی چطور به آن کلیدوازهٔ مشکلات/ خلأهای مطرح شده پیرامون مناسبات سرمایه‌داری با جنسیت، طبقه، نژاد و سکسوالیته پرداخته است. باید به این نکته توجه کنیم که ظرایف نظری در هر فصل را می‌توانیم همچون گفت‌وگوهایی ادامه‌دار درون مارکسیسم و فمینیسم تلقی کنیم.

من خواننده را تشویق می‌کنم با استفاده از پرسش‌های پیش رو، به مثابهٔ راهنمایی برای خواندن، فعالانه با کتاب درگیر شود: چگونه می‌توانیم با تحلیلی جامع از نژادپرستی، استعمارگری و امپریالیسم دربارهٔ پدر/ مرد‌سالاری سرمایه‌دارانه از نو نظریه‌پردازی کنیم؟ چگونه نوعی مفهوم‌پردازی مارکسیستی-فمینیستی ما را قادر می‌سازد تا درک فمینیستی انقلابی از هرج و مرچ سرمایه‌داری و نیروهای تغییر ایجاد کنیم؟ پژوههٔ مارکسیستی-فمینیستی چه چیز را آشکار می‌سازد که در غیابش رؤیت‌پذیر نیست؟ به بیان دیگر از رهگذر تلاش جمعی ما در نظریه‌پردازی دربارهٔ مارکسیسم و فمینیسم کدام مناسبات نامرئی، به‌طور کامل و نه فقط جزئی، برملا خواهند شد؟ من شما را تشویق می‌کنم که به روش تحلیل و استدلال ماتریالیستی دیالکتیکی و تاریخی که در این کتاب به کار رفته است نگاهی بیندازید. این روش در یادگیری موضوعات پیشنهادی این مقالات نقشی کلیدی دارد. کلام آخر، همگام با جهت‌گیری فلسفی و روش‌شناختی این اثر مفید خواهد بود که دربارهٔ این موضوعات به بحث پردازید، مرزهای نظری را که در اینجا چارچوب‌بندی شده است جابه‌جا کنید، آنها را در عمل بیازمایید و مهم‌تر از همه بررسی کنید آیا این موضوعات آموزشی برای ساختن جهانی بهتر، که سزاوار آنیم، ارائه می‌دهند یا خیر.